اغتشاشات و شعارهای طرح شده در آن از زاویه دید یک همسر شهید مدافع حرم

حق ما نیست به هر بهانه‌ای خون عزیزان‌مان پایمال شود

علیرضا محمدی

حالا که چند روزی از اغتشاشات اخیر گذشته و فضای عمومی کشورمان رو به آرامش نهاده است، آنچه هنوز التیام نیافته، داغ دل خانواده‌های شهدای مدافع حرم است که متأسفانه به بهانه‌های مختلف نسبت به ارزش‌های راهی که همسران و پدران‌شان پیمودند و در آن به شهادت رسیدند، توهین‌ها و تردیدهایی روا می‌شود. همین چند روز پیش همسر شهید مدافع حرم مسلم خیزاب با صفحه ایثار و مقاومت تماس گرفت و گلایه‌ها و حرف‌های جالبی را مطرح کرد که حیف‌مان آمد آنها را تقدیم حضورتان نکنیم.

بنده همسر شهید مدافع حرم مسلم خیزاب از اولین شهدای لشکر ۱۴ امام حسین(ع) در دفاع از حرم هستم. درد دلی با مردم و مسئولان دارم؛ ما هرگز منتی بر سر کسی نداشته و نداریم ولی از زیبایی‌های درون زندگی‌مان گذشتیم و فرزندان‌مان از لذت پدر گفتن محروم گذشتند تا شما به زیبایی ظاهری زندگی‌تان برسید و برای پدر گفتن به دلتنگی و سختی نیفتید اما این حق ما و فرزندان‌مان نیست که برخی افراد به هر بهانه‌ای به خیابان‌ها بریزند و ارزش‌هایی را که عزیزان‌مان به خاطر آن از جان گذشتند، مورد تردید قرار بدهند. یا به ولایت فقیه تعدی کنند. ولایتی که چشم و چراغ همه فرزندان شهداست و همه دلخوشی ما به ولایت است.

نمی‌دانیم اینکه در شعارها می‌گویند سوریه را رها کن! بر پایه چه منطقی است؟ آیا اگر زلزله‌ای آمد و منزل همسایه را لرزاند، می‌توانیم بگوییم ما از آن مصون هستیم؟ نه هرگز، زلزله همه جا را می‌لرزاند و اگر مقابل آن آمادگی نداشته باشیم همه را نابود می‌کند. در جنگ سوریه و عراق هدف ایران بود ولی شهدای مدافع حرم داوطلبانه رفتند و جهاد کردند و مظلومانه در غربت زمین خوردند تا ما مقتدرانه بایستیم. پس نگذاریم دشمن به دین ما، ایمان ما و ارزش‌های ما، آسیب برساند. مسئولان کشور هم باید بدانند چه خون‌ها ریخته شد تا بتوانند به این جایگاه برسند و به این صندلی‌ها تکیه بزنند.

یک بار یکی از مسئولان سابق که برای تبلیغات انتخاباتی یکی از نامزدهای ریاست جمهوری به اصفهان سفر کرده بود، در مورد سوریه گفت که باید با تروریست‌ها مذاکره کنیم. حالا ایشان کجا هستند که بیایند با اغتشاشگران مذاکره کنند؟ همین صحبت‌های امثال آقای کرباسچی است که باعث شده به هر مناسبتی و به هر دلیلی عده‌ای سوت و کف بکشند و در اغتشاشات و شعارهای‌شان خون پاک مدافعان حرم را پایمال کنند. البته معدود افرادی از سر بی‌خردی و بی‌عقلی چنین هتک حرمت‌هایی انجام می‌دهند اما باید بررسی شود نقش مسئولانی که برای جمع‌آوری رأی یا منافع سیاسی مرتب به ارزش‌های جبهه مقاومت اسلامی انگ می‌زنند، در این حرمت‌شکنی‌ها چه میزان است. در اغتشاشات اخیر متأسفانه شاهد رفتارهایی بودیم که از هیچ ایرانی باشرافتی برنمی‌آید. آتش زدن پرچم مقدس کشورمان که منقش به نام جلاله «الله» است، از هیچ مسلمانی برنمی‌آید. چه برسد به اینکه توجه داشتیم باشیم سرخی رنگ پرچم ایران، از خون شهدایی است که در انقلاب و دفاع مقدس و دفاع از حرم از همه هستی خود گذشتند و شهید شدند.

دوست دارم در این فرصت از مقام شهید سخنی به میان آورم. وقتی خداوند خواست اراده خود را در تاریخ وارد کند، نه تنها بر قلب پیامبرش آن حقیقت را القا می‌نماید بلکه به نحو اجمالی آن حقیقت را بر قلب مردم مطابق ظرفیت‌شان الهام می‌کند تا بتوانند فهمی از سخنان پیامبر یا امام داشته باشند. لذا خطاب به پیامبر می‌فرماید: وانزلنا الیک الذکر لتبین الناس ما نزل الیهم اللهم یتفکرون یعنی ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را به سوی‌شان فرستادیم، روشن کنی. توجه به این امر موجب می‌شود درک کنیم شهدا به استقبال چه پیامی رفتند. پیامی تاریخی که خداوند مقدر کرده‌اند. حضرت امام خمینی (ره) نیز با نهضت اسلامی‌شان متذکر همین پیام می‌شوند.

ما که ایمان به هدف و راه‌مان داریم، مطمئن هستیم این اغتشاشات و شلوغی‌های اخیر هرگز ضربه به اصل نظام نخواهد زد چراکه پرچم این نظام با دستان مبارک مقام معظم رهبری تحویل آقا امام زمان(عج) می‌شود؛ انشاءالله. خون شهدا همیشه گرم و زنده است و ما رهبری چون سیدعلی داریم. در کشوری زندگی می‌کنیم که حاج‌قاسم و حاج‌قاسم‌ها نفس می‌کشند و به اشاره‌ای از رهبر، دشمن را با خاک یکسان می‌کنیم. من‌الله توفیق...

> یک بار یکی از مسئولان سابق که برای تبلیغات انتخاباتی یکی از نامزدهای ریاست جمهوری به اصفهان سفر کرده بود، در مورد سوریه گفت که باید با تروریست‌ها مذاکره کنیم. حالا ایشان کجا هستند که بیایند با اغتشاشگران مذاکره کنند؟

گفت‌وگوی «جوان» با مریم تاروردی خواهر شهید تازه شناسایی شده خلیل تاروردی

خلیل پس از ۳۴ سال به خانه برگشت

صغری خیل‌فرهنگ

این روزها وقتی خبر شناسایی پیکر شهدای دوران دفاع مقدس به گوش می‌رسد اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند این است که آیا مادر و پدرش در قید حیات هستند یا نه؟ وقتی خبر شناسایی پیکر شهید خلیل تاروردی را شنیدم همین سؤال را از خودم پرسیدم. کمی بعد تصاویر دیدار خانواده شهید با پیکر مهمان از راه رسیده‌شان در معراج شهدا منتشر شد و متوجه شدم والدین شهید در قید حیات هستند. آنها بعد از ۳۴ سال چشم‌شان به دیدار فرزندشان روشن شده بود. برای آشنایی و گفت‌وگو با این پدر و مادر سراغ‌شان را گرفتم اما کهولت سن اجازه نداد گفت‌وگو کنیم. از این رو لحظاتی با خواهر شهید مریم تاروردی به صحبت نشستم تا از شهید تازه از راه رسیده بیشتر بدانیم.

تصاویر وداع شما با خلیل در فضای مجازی منتشر شده است، این دیدار چند سال بعد از مفقودی برادرتان صورت گرفته؟

برادرم ۳۴ سال مفقود بود و ما و پدر و مادرمان در تمام این سال‌ها چشم‌انتظار آمدنش بودیم.

اگر می‌شود از لحظات پایان ۳۴ سال چشم‌انتظاری بگویید.

چند وقت پیش از طرف سپاه با من تماس گرفتند و گفتند پیکر برادرم را شناسایی کرده‌اند. وقتی خبر را شنیدم خیلی گریه کردم و خوشحال شدم که برادرم بعد از سال‌ها به آغوش خانواده بازمی‌گردد. از طرفی نگران بودم که چطور این خبر را به مادر و پدر پیرم بدهم. وقتی خبر شناسایی‌اش را به من دادند از من خواستند تا فردا صبر کنم و فعلاً به پدر و مادرم اطلاع ندهم تا خودشان همراه با جمعی به خانه‌مان بیایند و اطلاع بدهند. من از صبح دل توی دلم نبود. نگران بودم که نکند دادن یک‌باره خبر به والدینم حالشان را وخیم کند. من نزدیکی خانه پدر و مادرم زندگی می‌کنم. از صبح تا ساعت چهار، پنج عصر، صبر کردم اما به خودم نهیب زدم که اگر خودم این خبر را به آنها برسانم بهتر است. وقتی به آنها گفتم خلیل دارد به خانه بازمی‌گردد پدرم سریع پرسید زنده‌اش می‌آید؟ این بدان معنا بود که ۳۴ سال آنها چشم‌انتظار بودند که شاید هنوز فرزندشان زنده باشد. برادرم بعد از ۳۴ سال با مدارکی که به همراه داشت شناسایی شد. پلاک، سربند، شانه و عکس امام خمینی (ره) در جیب‌هایش بوده است.

چشم‌انتظاری آمدن خبری از فرزند برای پدر و مادرها خیلی سخت‌تر است.

بله، ما همگی خیلی چشم‌انتظار بودیم اما این وضعیت برای پدر و مادرمان تفاوت داشت. هیچ وقت هم قطع امید نکردیم. منتظر بودیم. هر شهیدی می‌آوردند برای تشییعش می‌رفتیم. ابتدا فکر می‌کردیم برادرم اسیر شده است. حتی سال‌ها بعد از اتمام تبادل اسرا هم چشم به در بودیم که شاید برادرم زنده برگردد. خیلی امید به زنده برگشتنش داشتیم.

خانم تاروردی کمی از شهید برایمان بگویید. چطور فرزندی برای خانواده‌تان بود؟

برادرم از همان دوران انقلاب اسلامی فعالیت‌های زیادی داشت. ارتباط خوبی هم با مسجد و بعدها با پایگاه بسیج داشت. خوب به یاد دارم سوم دبیرستان بود که درس راهی جبهه و جنگ شد. مرخصی خیلی کم می‌آمد. اکثر مرخصی‌هایش را به دوستانش می‌داد تا آنها بیشتر به خانه و زندگیشان برسند.

چه زمانی شهید شد؟

اولین عملیاتی که حضور پیدا کرد، عملیات والفجر ۴ بود. در همان عملیات هم مفقودالاثر شد. برای شناسایی منطقه رفته بود که دیگر بازنگشت و در پنجوین عراق مفقودالاثر شد. خلیل رزمنده گردان بلال از تیپ سوم حضرت رسول اکرم (ص) بود. سال‌ها بود فکر می‌کردیم اسیر است. مراسم باشکوهی برای تشییع ایشان برگزار شد و خوش به حالش که چنین راهی را انتخاب کرد. برادرم در قطعه ۴۰ بهشت زهرا(س) دفن شد.

وادی کتاب

معرفی کتاب «رؤیای صعود» زندگینامه شهید محمد مولایی

می‌دانست چترش باز نمی‌شود و باز پرید!

غلامحسین بهبودی

کتاب «رؤیای صعود» به قلم علیرضا محمدی و توسط انتشارات ۲۷ بعثت به چاپ رسیده است. در این کتاب با سرگذشت پاسداری جوان روبه‌رو می‌شویم که ۱۸ دی ۱۳۸۹ بر اثر یک اتفاق به شهادت رسید، اما نکته بارز در زندگی او اطلاع از نحوه شهادتش است.

محمد مولایی جوانی ۲۴ ساله از یک خانواده نسبتاً پرجمعیت در جنوب شهر تهران است که از کودکی بنا به خاطرات پدر رزمنده‌اش، با دفاع مقدس و ارزش‌های موجود در آن آشنا می‌شود. عباسعلی مولایی، پدر وی، همرزم شهدایی چون حاج‌همت، حاج‌عباس کریمی، دستواره و... است و هر از گاهی فرزندانش را مهمان خاطرات دوران جنگ می‌کند.

در زندگی شهید مولایی همه چیز عادی و معمولی به نظر می‌رسد. سال ۱۳۶۵ در نظرآباد کرج متولد می‌شود و به خاطر شغل پاسداری پدرش مدت کوتاهی در مناطق جنگی است و سپس در شهرک شهید بروجردی تهران ساکن می‌شود. یک سال قبل از شهادت نیز ازدواج می‌کند. اما ماجرا از جایی آغاز می‌شود که محمد مولایی خواب شهادت را دو ماه قبل از حادثه می‌بیند.

«اطلاع از نحوه شهادت» نکته بارز کتاب رؤیای صعود است. خواننده با شهیدی روبه‌رو است که بنا به یک خواب و تکرار آن به اشکال مختلف، حتم کرده در آموزش چتربازی شهید خواهد شد. اما چرا با وجود اطلاع از این موضوع باز هم قصد پرواز دارد؟ سؤالی است که در کتاب با پاسخ آن روبه‌رو می‌شویم.

«من اگه به خاطر یه خواب توی دوران آموزشی جا بزنم، فردا که جنگ شد چطور می‌تونم مرد میدون باشم؟» پاسخ محمد به سؤال چرایی تداوم حضورش در آموزش چتربازی که توسط یکی از همکارانش و سپس همسرش طرح می‌شود، همین دو جمله است. در واقع شهید مولایی احساس می‌کند که عدم تداوم حضور در آموزش‌ها به صرف هشدار یک خواب، نمی‌تواند دلیل محکمی برای پاسداری باشد که لباس نظامی را جهت حضور در میادین پرخطر جنگی به تن کرده است.

کتاب با کنکاش درونی محمد مولایی بر سر مزار شهدای گمنام محله‌شان شروع می‌شود. از سال‌ها قبل صحن مسجد امام حسن مجتبی(ع) شهرک بروجردی میزبان پنج شهید گمنام است و مزارشان پاتوق شهید مولایی و دوستانش است. همین زیارتگاه کوچک اما دنج، در کتاب رؤیای صعود نقشی کلیدی دارد. همان طور که در زندگی واقعی محمد مولایی نیز پررنگ و تأثیرگذار بود. در واقع محمد ارتباط عمیقی با شهدای دفاع مقدس داشت و چه در زیارتگاه پنج شهید گمنام محله‌شان و چه در بهشت زهرا یا کهف‌الشهدا، بارها به زیارت شهدای جنگ می‌رفت؛ به‌خصوص در ماه‌های پایانی عمر که مرتب به مزار شهدا رفت و آمد داشت و دوستان و خانواده‌اش از رفتارهای او در تعجب بودند.

شهید مولایی پاسی از آخرین شب عمرش را تا نیمه‌های شب در زیارتگاه شهدای گمنام شهرک شهید بروجردی سر می‌کند. سپس به خانه می‌آید و سعی می‌کند در کارِ خانه به همسر ۱۴ ساله‌اش کمک کند. این دو به تازگی ازدواج کرده‌اند و هنوز سالگرد وصلت‌شان را جشن نگرفته‌اند. در روایت کتاب می‌خوانیم که شهید مولایی ساعتی قبل از اعزام برای آموزش چتربازی، غسل شهادت می‌کند و وصیتنامه‌ای می‌نویسد. همسرش را از موضوع وصیتنامه مطلع می‌سازد و می‌گوید: آن را توی جیبم می‌گذارم تا بعد از شهادت راحت‌تر پیدایش کنند.

> در فیلمی که از شهید مولایی در هنگام پرش مانده، او طبق عادت و اعتقاداتی که دارد، نام حضرت ابوالفضل(ع) را بر زبان جاری می‌سازد و پرواز می‌کند. چترش باز نمی‌شود و چند دقیقه بعد در برابر چشمان متعجب راننده مینی‌بوس و مربی چتربازی‌شان به زمین برخورد می‌کند و به شهادت می‌رسد

تصویر این وصیتنامه که به دستخط خود شهید و به تاریخ ۱۸ دی ۱۳۸۹ نوشته شده، در کتاب آمده است. برگ کاغذی که سندی واضح بر اطلاع محمد مولایی از شهادتش است. نهایتاً محمد در موعد مقرر در محل آموزش چتربازی حضور می‌یابد. راننده مینی‌بوس را با گفتن اینکه کفنم را آماده کنید متعجب می‌سازد و سپس همراه همرزمانش سوار بالگرد می‌شود.

در فیلمی که از شهید مولایی در هنگام پرش مانده، او طبق عادت و اعتقاداتی که دارد، نام حضرت ابوالفضل(ع) را بر زبان جاری می‌سازد و پرواز می‌کند. چترش باز نمی‌شود و چند دقیقه بعد در برابر چشمان متعجب راننده مینی‌بوس و مربی چتربازی‌شان به زمین برخورد می‌کند و به شهادت می‌رسد.

یک جمله در خصوص شهید مولایی جالب توجه است و آن از زبان عباسعلی مولایی پدر شهید گفته شده است. ایشان می‌گوید: اگر بدانیم مقدر است چند دقیقه دیگر از روی یک بلندی به زمین بیفتیم، از ترس سکته می‌کنیم اما محمد دو ماه تمام با چنین تصوری زیست و عاقبت نیز مردانه سوار بالگرد شد و رسالت آموزشش را تا انتها ادامه داد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۸۳

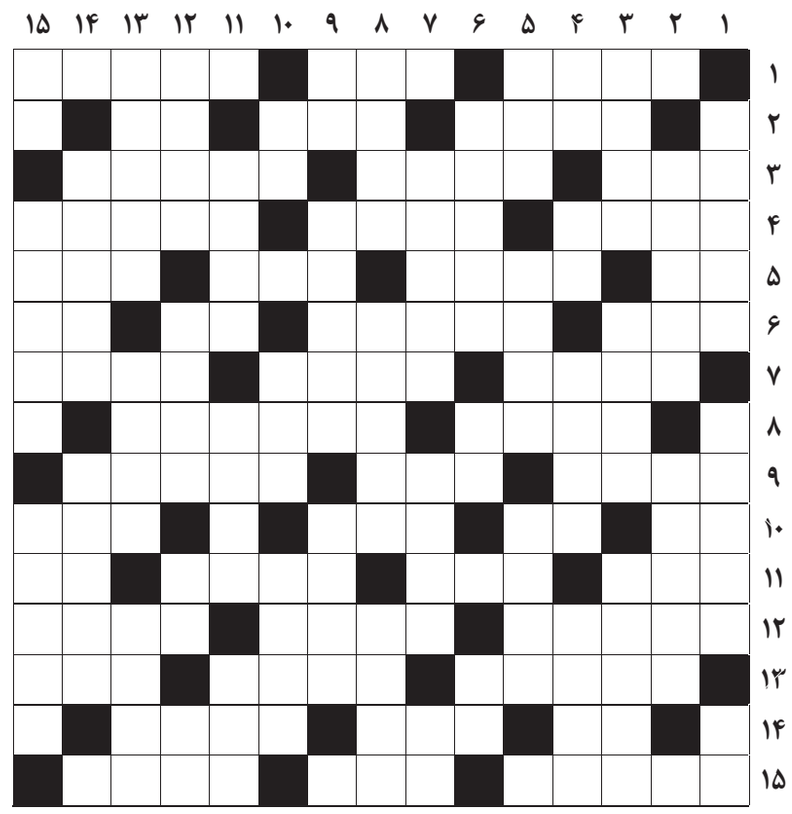

از راست به چپ

■ ۱ـ رأی و نظر مجتهد ـ اندیشه ـ کشور میشل عون ■ ۲ـ قانون مغولی ـ کندن زمین ـ وی ■ ۳ـ کشوری در جنوب شبه جزیره عربستان که سابقه‌ای دیرینه در اسلام و تشیع دارد ـ نوعروس هزارداماد ـ از اجزای ساعت ■ ۴ـ باهوش ـ رهرو ـ از شهرهای هرمزگان ■ ۵ـ بندگی ـ معشوق و محبوب ـ فلسفه ارسطو ـ پایه و رتبه اداری ■ ۶ـ گاو یالدار تبتی ـ دو بیتی ـ ماسه ـ دوستی ■ ۷ـ کرم کدو ـ شاه ساسانی ـ رنگ قهوه‌ای مایل به سرخ ■ ۸ـ رختشوی ـ رفت و آمد بسیار ■ ۹ـ شهر زلزله‌زده کرمان ـ درخت مجنون ـ مهریه ■ ۱۰ـ بدی ـ نو و بازنشده ـ باستانی ـ شک ■ ۱۱ـ اجرت ـ از مصالح ساختمانی ـ داستان ادبی ـ شراب ■ ۱۲ـ برادر موسی ـ سرمربی آرسنال ـ از حد گذشته ■ ۱۳ـ چند تا قبیله ـ تمیز کردن با آب ـ پول بلغار ■ ۱۴ـ صدمتر مربع ـ درس خوانده ـ پایتخت بنگلادش ■ ۱۵ـ عالم خیالی و واهی ـ ضخامت و کلفتی ـ محل اندوخته دنیوی

از بالا به پایین

■ ۱ـ نظریه علمی و فرضیه ـ ناز و غمزه ـ عدد مهاجم ■ ۲ـ محل احرام بستن حجاج ـ مواد غذایی مورد احتیاج مردم ■ ۳ـ حلال رنگ ـ کشور کینشازا ـ وزارتخانه فراموش شده ■ ۴ـ گشوده ـ ضمیر اشاره ـ قدرت و توان ـ جواب پشتک ■ ۵ـ رهبر سوریه ـ خوک وحشی ـ معدنی ■ ۶ـ نسب شناس ـ ترشی انار ـ شگرد ■ ۷ـ چه غریبانه رفتند از این خانه ـ مخلص و بی‌ریا ـ دندان ناپایدار ■ ۸ـ چشم‌پزشک قدیمی ـ جیغ و داد ـ شادمانی ■ ۹ـ تاقچه بالا ـ کلانتر ـ نام گلی زیبا و خوشبو ■ ۱۰ـ خدای خورشید مصریان ـ بالشتک نان پزی ـ از دین برگشته ■ ۱۱ـ پارچهٔ نخی ـ رشته کوهی در افغانستان ـ خالص ■ ۱۲ـ دستی که باید به سوی نیازمندان دراز کرد ـ جانشین ـ رطوبت ـ ویتامین جدولی ■ ۱۳ـ بالای زیر بنا ـ ستمکار ـ یارو ■ ۱۴ـ پرداخت با قلم ـ غذای مجردی ■ ۱۵ـ حمله نظامی ـ شهرداری سابق ـ دامپزشک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱		۴		۵	
	۹		۵				۷	
۸	۳						۶	
				۴				۸
		۳			۷			
	۶	۲						۳
۲				۸	۶			
					۱	۴		
۹	۵					۲		

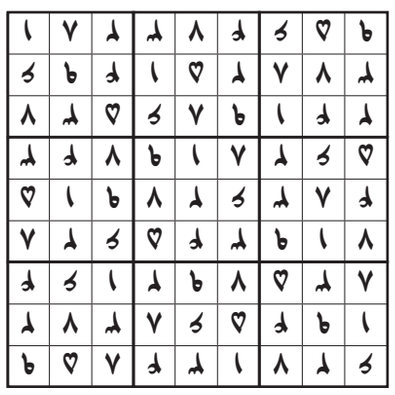

جدول کلمات متقاطع
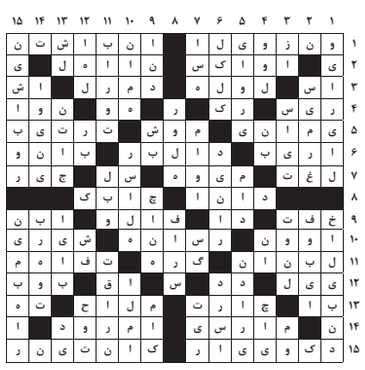
پاسخ جدول شماره ۵۲۸۲